

## تئوری توطئه یا فرایندهای پنهان سیاسی؟

محمدجواد غلامرضا کاشی

بر آن بوده‌ایم تا در هر شماره، مبحثی را در حوزه مباحث نظری تاریخنگاری درج کنیم. نوشتاری که در ادامه می‌آید در راستای هدف یاد شده آمده و نقد تئوری توطئه را از منظر جامعه‌شناسی سیاسی عهده‌دار گشته است. امید است با استقبال صاحبان رأی و نظر، در دیگر شماره‌های فصلنامه نقد و نظر شما عزیزان را در حوزه مباحث نظری تاریخ شاهد باشیم.

عنوان فرایندهای سیاسی پنهان به‌طور ضمنی مفهوم توطئه را در عرصه سیاسی متبادر به ذهن می‌کند. مفهومی که در مناقشات فکری جامعه ما جایگاه ویژه‌ای دارد. اما این مقاله با عنوان فرایندهای پنهان به جای توطئه، قصد دارد با درکی تازه از مفهوم توطئه‌گری که محصول کالبدشکافی مفهوم یاد شده است، رویکردی بدیل را ارائه کند. آنچه نقادان تحت عنوان تئوری توطئه مورد حمله قرار می‌دهند، دلالت بر نظریه‌ای دارد که حوادث مشهود تاریخی و تحولات آشکار اجتماعی را محصول مستقیم دسیسه‌های پشت‌پرده گروهی معدود از توطئه‌گران می‌داند. شاید سیدحسن تقی‌زاده در زمره نخستین کسانی باشد که در مناقشات سیاسی این رویکرد تحلیلی را انتزاع می‌کند و آن را مورد انتقاد قرار می‌دهد:

نمی‌دانم به چه سبب یک مرض عمومی وهم به بسیاری از مردم مملکت ما دست داده که درست مثل وبای مالیخولیا شده و هیچ فرقی با مرض طیبی عمومی ندارد و آن این است که یک اعتقاد عمومی پیدا شده که انگلیسیها مثل جن و پری در همه امور دست دارند. و مانند قضا و قدر کل امور جزایه از کوچک و بزرگ و حتی مقدورات اشخاص و ترفیع رتبه مأمورین و انتخاب وکیل برای مجلس و یا انجمن بلدیة و تعیین معلّمی برای تدریس در مدارس ابتدایی و مأموریت حاکم جوشقان تابع اراده آنهاست و به انگشت آنها می‌گردد و آنها در تمام امور ایران و ایرانی از

صغیر و کبیر مداخله دارند و آنچه بشود و می‌شود لابد آنها چنین خواسته‌اند و آنچه نمی‌شود به این جهت است که آنها نمی‌خواهند و باید هر امری را قبلاً با آنها مشورت کرد و مراقب اشارت آنها بود...<sup>۱</sup>

هنوز هم نقد بسیاری از تاریخنگاری‌ها با اتهام تبعیت از تئوری توطئه با لحنی مشابه ادامه دارد و در سالهای اخیر قوت و حدت بیشتری هم یافته است. به این ترتیب با اکتفا به قول تقی‌زاده می‌توان ادعا کرد که حداقل پنجاه سال است که توطئه‌نگری مورد مذمت قرار می‌گیرد اما با این همه این رویکرد نظری در تحلیل مسائل تاریخی دوام آورده و به حیات خود ادامه داده است. نقاط ضعف تئوری توطئه و خطاهای روش‌شناختی این رویکرد نظری به درستی، از سوی مخالفین مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. با اینهمه آنچه مورد نظر نگارنده است عوامل دوام و بقاء این رویکرد نظری است. طبیعی است که اگر در پاسخ به این پرسش که چرا این تئوری به رغم آن ضعف‌های روش‌شناختی هنوز از رویکردهای پرنفوذ در تحلیل تاریخی است از اغراض پشت‌پرده استعمارگران و مستبدین داخلی و ... سخن بگوئیم ناخواسته به دام همان نظری افتاده‌ایم که به نقد آن اهتمام کرده‌ایم. به نظر نگارنده آنچه عامل اصلی دوام این رویکرد نظری است، نقاط قوت آن در منظومه رویکردهای موجود نظری از سوی تاریخنگاران ایرانی است:

۱. یکی از عوامل بقاء نظریه فوق نقش‌آفرینی‌های متعدد اقدامات سیاسی پشت‌پرده در عرصه سیاسی ایران بوده است. که چشم از آنان نمی‌توان پوشید تا جایی که منتقدان تئوری توطئه نیز اغلب برای این واقعیت صحنه گذارده‌اند. آنها تصریح می‌کنند که اقدامات توطئه‌آمیز بسیاری را در تاریخ ایران سراغ دارند اما باید میان وجود توطئه در تحولات سیاسی و تئوری توطئه قائل به تفکیک شد. آنان به درستی استدلال می‌کنند که وجود توطئه نمی‌تواند ملاک صدق نظریاتی باشد که هر چیز را در عرصه تحولات تاریخی و سیاسی به نیات پلید چند توطئه‌گر پشت‌پرده تقلیل می‌دهد. اما در تحلیل‌های بدیلی که ارائه می‌کنند، یا اثری از نقش این قبیل اقدامات در منظومه تحلیلی آنان نیست و یا نقشی بسیار فرعی به خود اختصاص می‌دهد. اما مدافعان تئوری توطئه به موقعیت ایران و نفوذ کانون‌ها و شبکه‌های جاسوسی قدرتهای بیگانه و تسانی‌های پشت‌پرده محافل داخلی علیه نهادهای قانونی و دسایس مختلفی که مستمراً عرصه سیاسی ایران

۱. سید حسن تقی‌زاده. نامه‌های لندن؛ از دوران سفارت تقی‌زاده از انگلستان. به کوشش ایرج افشار. تهران، نشر فرزاد، ۱۳۷۵. ص ۴۹.

را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد اشاره دارند. با اتکاء به اسنادی که آنان در اثبات آن حجم توطئه‌گری‌ها ارائه می‌کنند، می‌توان متوجه کاستی‌های آن رویکردهای بدیل شد که اصولاً در منظومه تحلیلی خود به‌طور جدی جایگاهی برای این قبیل اقدامات پشت‌پرده قائل نیستند تئوری توطئه اگر هم قادر به دفاع عقلانی از مبانی روش‌شناختی خود نیست اما در مقاسیه با پاره‌ای از تحلیلهای بدیل خود، در تحلیل مسائل سیاسی و تاریخی ایران واقع‌بین‌تر جلوه کرده است و به اعتبار رقبای خود واجد نقاط قوتی از این حیث است.

۲. یکی دیگر از نقاط قوت تئوری توطئه در مقابل تحلیلهای ساختارگرایانه نمودار می‌شود. رویکردهای جامعه‌شناختی از تحولات سیاسی و تاریخی عمدتاً متأثر از ادبیات مارکسیستی - آنهم نوع عوامانه روسی - بوده است. این گروه از تحلیل‌ها اصولاً بازیگران اجتماعی، انتخاب‌ها، شخصیت، پیشینه و نحوه عملکرد آنان را در مقابل ساختارهای اجتماعی که به باور آنان، عوامل تعیین‌کننده تحولات اجتماعی‌اند، به چیزی نمی‌گیرند این تحلیل‌گران چندان در فشردن واقعیات پیچیده و گسترده در قالب‌های تنگ مقولات پیشینی راه افراط پیمودند که رنگ و بوی ایدئولوژیک این قبیل آثار بر وجه علمی آنان غلبه کرد عملاً با فروپاشی اتحاد شوروی و بروز بحران در گفتار مسلط مارکسیستی فروغ چنان آثاری نه تنها در ایران بلکه در بسیاری دیگر از نقاط جهان نیز خاموش شد. در مقابل چنین تحلیل‌هایی نیز، تئوری توطئه از این حیث که بازیگران سیاسی را در کانون توجه خود قرار می‌دهد در بسیاری موارد قانع‌کننده‌تر به نظر می‌رسد.

۳. یادآور شدیم که تئوری توطئه در مقابل تحلیل‌های ساختارگرای جامعه‌شناسی از این حیث که بر رفتارها و انتخاب‌های عملی بازیگران سیاسی تمرکز دارد بعضاً توضیح قانع‌کننده‌تری از تحولات تاریخی و سیاسی به دست داده‌اند اما توجه به بازیگران این رویکرد تحلیلی را مشابه آن تاریخنگاری‌های آکادمیک نساخته است که وظیفه خود را صرفاً نقل ساده و وقایع‌نگاری می‌دانند بلکه مدعی است که قادر است از سطح صوری تحولات سیاسی فراتر رود و تحلیلی از تحولات تاریخی، دست دهد. به همین جهت تئوری توطئه اگرچه در سطح آکادمیک اما در سطح مخاطبان گسترده‌تری - حداقل از حیث کمی - بسط و گسترش یافته است به‌ویژه آنکه تحلیل‌هایی که بر تئوری توطئه استوار می‌شد به کار آن دسته از تحلیل‌گران عوامل عقب‌ماندگی ایران می‌آید که عوامل خارجی را در این زمینه مقصر اصلی قلمداد می‌کند.

البته هر آنچه گفته شد به معنای دفاع از تئوری توطئه نیست بلکه تبیین این واقعیت است که رویکردهای بدیل تئوری توطئه نیز با ضعف‌های عمده‌ای مواجهند و دوام تئوری توطئه تا حدود بسیاری به این ضعف‌ها بستگی دارد. تئوری توطئه حداقل از این

حیث مردود است که برغم تمرکز بر بازیگران سیاسی و تصمیم‌ها و انتخاب‌های عملی‌شان در عرصه سیاسی، در عمل تصویری از صحنه سیاست و تاریخ به دست می‌دهد که نسبت به آنچه برحسب تجربه ادراک می‌شود، تصویری ایده‌آلیستی و رازگونه است و از این حیث با تحلیل‌های افراطی ساختارگرایانه شباهت پیدا می‌کند و حتی از آن فراتر می‌رود و امکان بینش و تحلیل علمی و قابل بحث و ابطال تحولات سیاسی را هدم و نابود می‌کند و فرد را در هاله‌ای از اراده‌های شیاطین قرار می‌دهد.

البته می‌توان - و ضرورت دارد - که میان دو روایت قائل به تفکیک شویم: اول رویکرد افراطی در توطئه‌نگری است که مصداق دقیق تئوری توطئه نیز همین رویکرد افراطی است و چنانکه پیش از این یادآور شدیم دستان چند چهره پلید پشت‌پرده را عامل حوادث و اتفاقات تاریخی می‌داند. البته این رویکرد کمتر با عقل سلیم راست می‌آید و کمتر تاریخنگار متکی به روش علمی است که با چنین رویکرد افراطی به تحلیل مسائل تاریخی روی آورد و متهم کردن هر تاریخنگاری که شبکه‌های توطئه‌گر را در کانون تحلیل خود قرار داده، به این اتهام که متأثر از آن رویکرد افراطی تئوری توطئه است بیشتر به کار مجادلات غیرعلمی می‌آید. این رویکرد افراطی را بایستی از رویکرد دیگری تفکیک کنیم که بدون آن وجه افراطی با استناد به شرایط ویژه تاریخی ایران مدعی است که شبکه‌های توطئه‌گر نقش مهمی ایفا کرده‌اند و شناخت تحولات تاریخی و سیاسی ایران تنها با شناسایی این شبکه‌های پنهان توطئه‌گر میسر است. البته این روایت هم از تئوری توطئه عقلانی‌تر و قابل دفاع‌تر جلوه می‌کند اما از این ضعف روش‌شناختی رنج می‌برد که نمی‌تواند معیاری برای تمیز خود از روایت افراطی نوع اول از تئوری توطئه به دست دهد. چرا که در هر شرایط ویژه دیگری نیز می‌توان مصادیقی از توطئه‌گری در فرایندهای تاریخی و سیاسی نشان داد و اظهار داشت بی آنکه به آن قرائت افراطی باور داشته باشیم در این شرایط ویژه فرایندهای توطئه‌گرانه را اصل می‌پنداریم. به این ترتیب آن روایت افراطی نوع اول می‌تواند با زبان این روایت عقلانی نوع دوم همه زمینه‌های متنوع اجتماعی و تاریخی را شامل شود و اگر روایت دوم مرزهای منجز خود از روایت اول را عرضه نکند به سادگی به همان روایت افراطی تحویل می‌شود.

### ضعف روش شناختی در تاریخنگاری معاصر

بنابر مقدمه‌ای که ذکر شد می‌توان به طرح مشکل اساسی این بحث پرداخت، به نظر می‌رسد در تاریخنگاری معاصر با معضل عمده‌ای مواجهیم: مطالعه اسناد و خاطرات

شخصیت‌های مهم تاریخی و اسناد و مدارکی که بیرون از مرزها منتشر می‌شود و ... این نکته را بارز می‌کند که آنچه در تاریخ ایران رخ داده بسیار فراتر از آن چیزی است که نمودار شده است به ظاهر در چارچوبهای مشخص قانونی و شناخته شده افرادی به قدرت رسیده‌اند و در مناصب مختلف قدرت سیاسی تصمیماتی اتخاذ کرده‌اند و مطالعه تحولات تاریخی از حدود موفقیت و عوامل دوام یا ساقط شدن آنها از قدرت حکایت می‌کند. اما آن اسناد و خاطرات نمایانگر فرایندهای پیچیده‌ای از روابط پنهان و تباری‌های سیاسی و شبکه‌های اثرگذار داخلی و یا خارجی است. به نحوی که می‌توان استدلال کرد که آنچه در ظاهر از تحولات سیاسی و تاریخی آشکار شده است مانند قلّه کوهی است که از دریا سربرآورده و بخش اصلی آن ناپیدا است.

در تحلیل چنین وضعیتی به سه الگوی زیر می‌توان تمسک کرد:

۱. به همان حد بیرون آمده از سطح دریا اکتفا کنیم و در نقل وقایع‌نگارانه تاریخی توقف کنیم. و اساساً دعوی تحلیل تاریخ و تحولات تاریخی را از عهده علم تاریخ خارج کنیم.

۲. قلّه بیرون شده از سطح دریا را نادیده بگیریم و در تحلیل تحولات تاریخی در عمق دریا فروشویم و آن سطح ناپیدا را مورد کاوش قرار دهیم. این رویکرد چنانکه پیش از این گفته شد به همان تحلیل‌های ساختارگرایانه‌ای منجر می‌شود که عوامل کلان و ساختاری را مورد نظر قرار می‌دهد و از هر آنچه در سطح و ظاهر تحولات سیاسی جاری است صرف‌نظر می‌کند.

۳. برحسب یک رویکرد توطئه‌نگرانه قلّه بیرون شده از سطح دریا را یکسره دروغ و فریب به‌شمار آوریم و آنرا ساخته و پرداخته موجوداتی به‌شمار آوریم که در عمق آب تماشاگران در ساحل را با آنچه به تمسک به دسیسه‌های گوناگون نمودار می‌کند، فریب می‌دهد.

به این ترتیب با سه سطح تحلیل مواجهیم: اگر از همان نماد کوه تاریخی استفاده کنیم، قلّه بیرون شده از سطح دریا، سیاست در سطح صوری و آشکار است. (سیاست آنچنانکه آشکار می‌شود همراه با بازیگران سیاسی آنچنانکه در صحنه سیاسی نمودار شده‌اند.) بر این اساس سیاست را می‌توان صرفاً به توصیف نشست و از مشاهدات گزارش داد. بدنه کوه که زیر آب پنهان است همان زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و تاریخی است که یک تحلیل ساختارگرایانه به آن تکیه می‌کند و سرانجام آن بازیگری‌های پنهان که آن قلّه بیرون شده از سطح آب را پیش چشم تماشاگران در ساحل می‌آراید همان سطح تحلیلی است که سیاست را آنچنانکه در عمل اتفاق می‌افتد و

بازیگران سیاسی را برحسب آنچه در واقع امر اراده کرده‌اند مورد مطالعه و تحلیل قرار می‌دهد ظاهراً تنها رویکرد تحلیلی متکی بر این سطح - که در منظومه تاریخنگاری‌ها در ایران معمول است تئوری توطئه است.

ظاهراً مشکل روش‌شناختی تاریخنگاری معاصر، ناتوانی در جمع کردن این سه سطح از تحلیل است، سطح صوری و آشکار سیاسی، سطح مربوط به زمینه‌ها و ساختارهای بنیادین و سطح تصمیم‌گیری‌ها فردی و موقعیت‌های خاص سیاسی، ناتوانی در جمع‌آوری این سه سطح تحلیل موجب یک شقاق سه‌گانه شده است: وقایع‌نگاری صوری، تحلیل‌های ساختارگرایانه و رویکرد توطئه‌نگر به تحولات سیاسی و تاریخی.

### دلالت‌های ضمنی تئوری توطئه در فرایندهای سیاسی

در این نوشتار، نظر به برخی نقاط قوت تئوری توطئه نسبت به تئوری‌های رقیب، برای ارائه رویکردی بدیل از کالبد شکافی تئوری توطئه و دلالت‌های ضمنی آن آغاز می‌کنیم. نگارنده مدعی است می‌توان برحسب این دلالت‌ها به درک تازه‌ای از جایگاه توطئه‌نگری در سیاست و تحولات تاریخی دست یافت و به ترسیم مرز منجری میان قائل بودن به نقش اقدامات پشت‌پرده و باور داشتن به تئوری توطئه نائل شد.

توطئه (conspiracy) دو اصل یک واژه حقوقی در سنت آمریکایی - انگلیسی است (دائرةالمعارف بریتانیکا) که دلالت بر توافق میان دو یا چند فرد جهت انجام عملی غیرقانونی یا وصول به یک هدف قانونی با تمسک به ابزارهای غیرقانونی دارد. واژه‌نامه حقوقی (Blacks law Dictionary) نیز بهم پیوستن دو یا چند فرد برای انجام تلاشهایی مشترک به هدف اقدامات مجرمانه را توطئه می‌خواند. معادل دقیق حقوقی (Conspiracy) در حقوق جاری کشور ما تبانی است مثلاً در ماده ۶۱۰ قانون مجازات اسلامی می‌خوانیم. هرگاه دو نفر یا بیشتر اجتماع و تبانی نمایند که جرائمی بر ضد امنیت داخلی یا خارج کشور مرتکب شوند یا وسایل آنرا فراهم نمایند در صورتیکه عنوان محارب بر آنان صادق نباشد به دو سال حبس محکوم خواهند شد.

انتقال واژه توطئه از گفتار حقوقی به گفتار سیاسی محصول رویکرد مدرن به سیاست است که با منظر حقوق به پدیده سیاست راه خود را گشود. برحسب نگاهی حقوقی سیاست، در جوهر خود محصول توافق حقوقی یا عقد قراردادی است که بر اساس آن دولت و مردم - به عنوان طرفین قرارداد - به قواعد مصرحی گردن می‌گذارند. به این ترتیب توطئه در سیاست هنگامی رخ می‌نماید که متولیان از سیاست به نحو پنهانی ابزار یا اهداف متعارض با این قواعد مصرح را تعقیب کنند به این ترتیب نفس حضور توطئه

در تحلیل فرایندهای سیاسی بر دو دلالت ضمنی تأکید دارد:

۱. با سیاست به مفهوم مدرن آن سروکار داریم. در فرایند سیاسی پیش مدرن حاکم مقید به قانون و قراردادی میان خود و حکومت‌شوندگان نیست. بنابراین تعقیب هر هدف سیاسی یا تمسک به هر ابزاری از سوی حاکم جایز است. اگر هم احیاناً حاکم سیاسی مقید به قانون و ضابطه‌ای باشد مردم طرف مقابل این قانون و ضابطه نیستند بنابراین توطئه‌گری اگر هم در یک فرایند سیاسی پیش مدرن جایگاهی داشته باشد میان نخبگان و مدعیان قدرت واجد معناست.
۲. برای فرایند سیاسی دو ساحت آشکار و پنهان قائل شده‌ایم. سیاست به نحوی در تابلوهایی معینی آشکار می‌شود اما لزوماً آنچه اتفاق می‌افتد با آنچه آشکار می‌شود همسویی ندارد. تابلوهایی که در عصر مدرن سیاست را آشکار می‌کند از یک سو خطابه‌ها و بیانیه‌های سیاسی و از سوی دیگر، رسانه‌های جمعی، مجلات، روزنامه‌ها و رادیو و تلویزیون‌اند. رویکرد مبنی بر تئوری توطئه با دعوی ناسازگاری میان عرصه پنهان سیاست با آنچه آشکار می‌شود از وجود پدیده توطئه سخن می‌گوید.

#### فرا تر از تئوری توطئه: فرایندهای پنهان سیاسی

عنوان فرایندهای پنهان سیاسی به همان سرشت دوگانه آشکار و پنهان‌شدگی در سیاست مدرن اشاره دارد و همانند تئوری توطئه نقطه عزیمت خود را بر بازیگران و موقعیت‌های خاص سیاسی قرار می‌دهد اما به خلاف تئوری توطئه تلاش دارد که وجود ناپیدای سیاست را از انحصار رویکردهای توطئه‌نگرانه خلاصی دهد. تئوری توطئه قطع نظر از خطاهای روش‌شناختی از این نقطه ضعف عمده نیز برخوردار است که تحلیل‌گر تاریخی را از ارائه رویکرد قابل تعمیم و استنباط قواعد خاص مربوط به یک محیط سیاسی باز می‌دارد. توطئه بیشتر حوادث و رفتارهای غیرقابل انتظار و پیش‌بینی را متبادر به ذهن می‌کند. توطئه‌گویی حاصل غفلت است. در شرایط خاص گروهی خاص از بازیگران از غفلت سایرین و مردم و افکار عمومی بهره می‌برند و با تبانی‌های خاص دست در دست عوامل بیگانه می‌گذارند و تحولاتی را در سیاست باعث می‌شوند. تسلط چنین نظری بر تحلیل تاریخی، روایت تاریخ یک کشور را آکنده از توطئه‌های مستمر پنهان می‌سازد و تحلیل‌گر نمی‌تواند فرایندهای سیاسی در محیط سیاسی مورد مطالعه خود را به نحوی ضابطه‌مند عرضه کند. اما فرایندهای پنهان سیاسی برای وجوه ناپیدای سیاسی جایگاه ضابطه‌مند و قاعده‌مندی را قائل می‌شود. آنچه از سیاست

ناپیداست وجهی بنیادین از ساختار سیاست در نوع مدرن است و در تحلیل فرایندهای سیاسی در یک محیط ویژه سیاسی نقش بنیادین به خود اختصاص می‌دهد. به‌علاوه رویکرد مبتنی بر فرایندهای پنهان سیاسی، تلاش دارد در نقطه تلاقی سه رویکرد تاریخی پیشگفته - روایت‌گر - ساختاری و توطئه‌نگر - بنشیند و تا حدودی بر شقاق آنها غلبه کند.

در رویکرد مبنی بر فرایندهای پنهان سیاسی، سیاست مانند قلّه همان کوه یخی، در جایی آشکار می‌شود. اجازه بدهید به جای آن کوه یخی، از صحنه نمایش یا تئاتر استفاده کنیم. مردم کمابیش به تماشاگران شباهت دارند که در اطراف آنان یا حتی در میان آنان صحنه‌ها باشد بالفعل و بالقوه فراوانی وجود دارد و هرلحظه این احتمال هست که در یکی از صحنه‌ها پرده‌ها بالا روند و بازیگران به صحنه بیایند و بازی خاصی را به نمایش بگذارند.

ساده‌ترین صورت آشکار زندگی سیاست و در عین حال معمول‌ترین آن در کشوری نظیر ایران، تمرکز سیاست بر یک پرده منحصر به فرد است. جایی سیاست همانند یک نمایش به صحنه رفته است و مردم به تماشای نمایش مذکور نشسته‌اند. این صحنه بر سه امر بنیادین استوار است.

۱. مجموعه اصول و قواعدی که برحسب آن قانونمندی، مقبولیت و درستی نمایش سیاست ارزیابی می‌شود.

۲. مجموعه اقداماتی که بازیگران به صحنه می‌آورند.

۳. مجموعه ارزشها و عوامل تحریک‌کننده‌ای که صحنه نمایش سیاست را برای عموم جذاب و تماشاگر دنی می‌سازد.

محمد رضا شاه در اوایل دهه ۴۰ از انقلابی سخن می‌گوید که متعهد است ایران را از عقب‌ماندگی، با یک جهش بنیادین به آستانه تمدن بزرگ برساند. صحنه نمایشی گشوده می‌شود و برحسب روایتی خاص نمایشی به صحنه می‌رود. نقشی که به شخص شاه سپرده شده است رهبری یک تحول بنیادین است. شاه بعنوان نجات‌بخشنده‌ای که گویی مأموریتی برای وطن خویش دارد، قهرمان روایت بازسازی شده است. این نجات‌بخشنده، به سوی دروازه‌های روشن ترقی و تمدن می‌خواند اما فراراه خویش اهریمنانی به کمین نشسته‌اند: آنها که شاه تحت عناوین ارتجاع سرخ و سیاه از آنان یاد می‌کرد. به این ترتیب روایتی که شاه به صحنه آورده بود به مخالفین خود نیز نقشی اختصاص داده بود که شاه با پشتوانه تاریخی سنت پادشاهی که محک صدق کلام و راه او بود به نبرد با همه اهریمنان همت گماشته بود.





در این صحنه گشوده شده که هر روز و شب از دریچه بیانیه‌ها، خطابه‌ها، روزنامه‌ها، صدا و سیما بر تماشاگران عرضه می‌شود، اصول و قواعدی به‌عنوان فراروایت‌های صحنه نمایش وجود دارند. اصالت پادشاهی، و تبعیت از قوانین مندرج در قانون اساسی، التزام به نهادهای بازتاب‌کننده خواست مردم (مجلس) و... بازیگران در وهله نخست تلاش دارند هیچ گفته یا اقدامی که ناقض آن اصول و قواعد باشد را در صحنه نیاورند. تا پیش از هر چیزی بازی حاضر در صحنه سیاسی مقبول جلوه کند.

همراه با آن فراروایت‌ها، بازیگران مجموعه اقدامات و رفتارها و اقوالی را به صحنه نمایش می‌آورند که در وهله نخست تابع آن فراروایت‌هاست. سوگند خوردن شاه در مجلس، تصویب لوایحی در مجلس، نصب کابینه‌ها و عزل و نصب وزراء...

اما آنچه بیش از همه در این صحنه نمایش آشکار شده می‌درخشد و در کنار آن امور معمول و مقبول تماشاگران را از اقصی نقاط و زوایای مختلف به تماشای صحنه وادار می‌کند ایدئولوژی‌هایی است که بازی‌های به صحنه آمده را به منظومه‌ای با معنا بدل می‌کند: رساندن ایران به دروازه‌های تمدن بزرگ، دوری از سنت و عقب‌ماندگی، وصول به سطح پنج کشور پیشرفته جهان و...

در این نمایش ویژه‌ای که به صحنه رفته است، شاه در نقطه کانونی قرار داد و نقش قهرمان را ایفا می‌کند و دیگران یا در حاشیه‌اند و یا نقشهای منفی را به خود اختصاص داده‌اند. آنچه شاه از همه اقدامات سرکوبگرانه‌اش دنبال می‌کند جلوگیری از گشوده شدن صحنه نمایش بدیلی است که روایتی متفاوت را به صحنه آورد و نقشهای فوق را جابجا کند.

هر آنچه گفته شد به سیاست در سطح آشکار یا سیاست آن چنانکه آشکار شده است راجع می‌شود. فراروایت‌ها، اقدامات و ایدئولوژی‌های معنابخشی که در این عرصه به آشکار کردن سیاستی مشغولند به یک اعتبار عام‌اند. به این معنا که در هر زمینه اجتماعی و فرهنگی دیگری نیز می‌توانند به صحنه بروند. اگر سیاست در صحنه آشکار شده‌اش را به همان سه جزء بنیادین - فراروایت‌ها، اقدامات و ایدئولوژی‌ها تفکیک کنیم سیاست با ساختاری که در ایران به صحنه می‌رود علی‌الاصول می‌تواند در جای دیگری و در صحنه دیگری به رغم زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی متفاوت به صحنه رود چرا که بسیاری از فراروایت‌ها، اقدامات و ایدئولوژی‌های اعتبار عام دارند. اگر چارچوب آشکارکننده سیاست در عصر محمدرضا شاه مشروطه سلطنتی است و اقدامات سیاسی در چارچوب آن به تحقق می‌پیوندند و اینهمه تابع ایدئولوژی توسعه و پیشرفت صورت می‌پذیرد، می‌توان انتظار داشت که سیاست در بسیاری دیگر از

کشورهای جهان - به ویژه در جهان سوم - یا همین عناصر آشکار شود. چرا که ایده‌ای نظیر ایده توسعه اقتصادی - اجتماعی به خودی خود به محیط خاصی تعلق ندارد بلکه این ایده ضابطه سیاست معقول و مقبول در دوره خاصی است و فرایندهای سیاسی در بسیاری از محیطها تلاش دارند برای مقبول جلوه‌گر شدن با چنان ایده‌ای به صحنه روند. آنچه سیاست در یک محیط خاص را از سیاست در محیط دیگر تفکیک می‌کند زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است، سیاست می‌تواند با جلوه‌های کمابیش مشابه در محیط‌ها و زمینه‌های متنوع و گوناگون صحنه رود. چنانکه ایده توسعه که شاه با انقلاب سفید به صحنه آورده در دوره مذکور در اغلب کشورهای جهان سوم ضابطه سیاست معقول و مقبول محسوب می‌شد و آنچه شاه خود را در اهتمام آن جلوه می‌داد، مردم در اغلب کشورهای جهان سوم با بدیل‌های آن مواجه بودند. اما آنچه مثلاً در کشوری نظیر کره می‌گذشت با آنچه در ایران جریان داشت از حیث زمینه‌های متفاوت اجتماعی کاملاً متمایز بود. موقعیت ویژه جغرافیایی ایران جایگاه ایران در مناسبات بین‌المللی، نفت‌خیز بودن ایران، ترکیب جمعیتی و ساختار طبقاتی ایران، فرهنگ و پیشینه تاریخی، سیاسی حاکم بر ایران و حتی روحیات و صفات ویژه کارگزاران حکومتی در ایران، و... همه آن نقاط ویژه‌ای بودند که زمینه‌ها در ایران را با کره متفاوت می‌ساخت.

مقصود از فرایندهای پنهان سیاسی مجموعه فرایندهایی است که آن روایت‌های عام آشکارکننده سیاسی را با زمینه‌های ویژه پیوند می‌دهد، هنگامی که روایت توسعه و وصول به دروازه‌های تمدن بزرگ به صحنه می‌رود مجموعه‌ای از اقدامات، سرکوب‌ها، توافق‌های پنهان، نیات معطوف به تأمین اهداف قدرتهای خارجی، به صحنه آوردن حساب شده فردی در موقعیت خاص و از هر صحنه خارج کردن فرد دیگری، قول و قرار پنهان برای ایجاد حادثه‌ای، روشن کردن نوافکن‌ها در گوشه‌ای انحرافی از صحنه و جابجا کردن وسایلی در بخش تاریک صحنه و... مجموعه اقداماتی است که به صحنه رفتن روایتی عام را در ایران، ویژه و منحصر به فرد می‌سازد. فی‌الواقع مجموعه اقدامات و فرایندهایی که آن روایت را به زمینه خاص اجتماعی و فرهنگی کشور پیوند می‌دهد، همان چیزی است که تحت عنوان فرایندهای پنهان سیاسی از آن یاد کردیم.

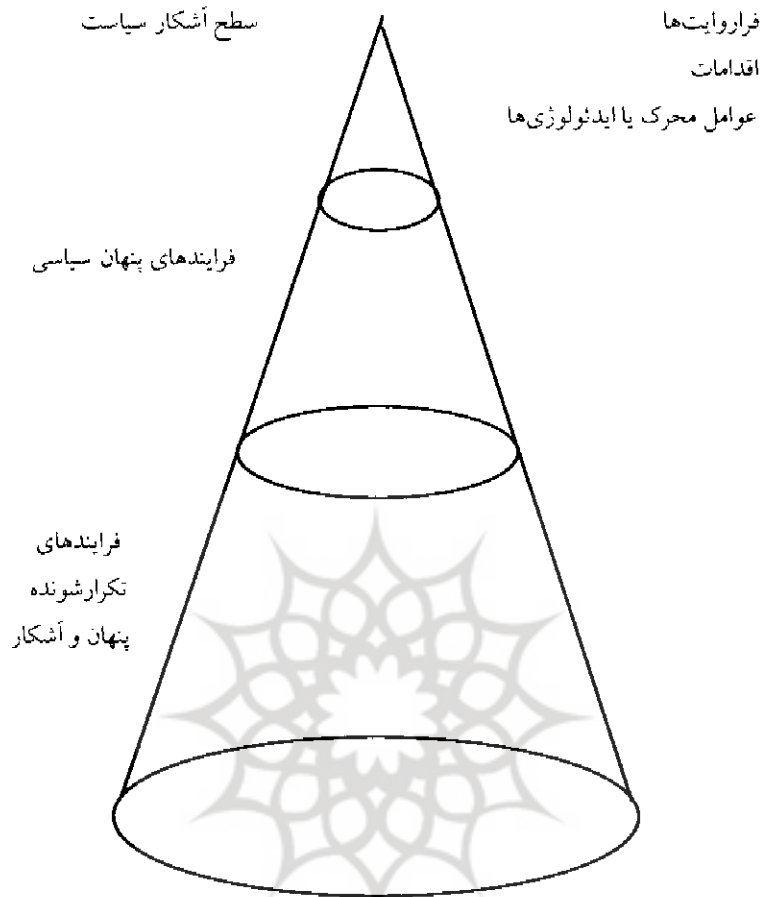
به عبارتی دیگر در مقابل آنچه به عنوان عرصه آشکارگی سیاست خوانده شد که بعنوان یک صحنه نمایش پیش چشم تماشاگران به صحنه می‌رود، فرایندهای پنهان مجموعه اقداماتی است که پشت صحنه صورت می‌پذیرد... هر صحنه آشکارشده‌ای محصول حجم عظیمی از اقدامات پشت صحنه است. ما قواعد بازی و اقوال و رفتارهای

بازیگران را مشاهده می‌کنیم و تحوّل مسیر رویدادها را تعقیب می‌کنیم اما نمی‌دانیم هر یک از بازیگران با چه بهایی متقاعد به بازی شده است و هر یک با چه حجم تلاشی از سوی کارگردان قادر به ایفای چنان نقشی شده است. در بسیاری از موارد کارگردان را نمی‌شناسیم و نقش او را نادیده می‌گیریم. اینهمه همان اتفاقاتی است که پشت صحنه روی می‌دهد. پشت صحنه سیاسی نیز مجموعه بهم فشرده‌ای از توافقات و بازی‌های پنهان جاری است. اگر یک نمایش تئاتر را بدون آنچه در پشت صحنه می‌گذرد می‌توان فهم کرد و حتی شرط خوب دیدن تئاتر عدم اطلاع از پشت پرده است، در عرصه سیاست فهم فرایندهای سیاسی بدون آنچه در پشت صحنه می‌گذرد ناممکن است. چنانکه اهمّ تلاش کارگردان و دست‌اندرکاران یک نمایش عدم اطلاع تماشاگران از رویدادهای پشت صحنه است، این اتفاق در عرصه سیاست نیز روی می‌دهد. با این تفاوت که اگر در عرصه صحنه تئاتر این پنهان‌کاری با تمهید نور و پرده صورت می‌گیرد در عرصه سیاسی این اقدام با مجموعه‌ای از اقدامات صورت تحقیق می‌پذیرد از ساختارهای گفتاری، ایدئولوژی‌ها و انجام مراسم و تشریفات گرفته تا سرکوب و اعمال خشونت و قتل و جنایت.

به این ترتیب در هر محیط سیاسی شناسایی دو قلمرو ضروری می‌نماید: نخست شناخت عرصه اصلی آشکارگی سیاست و ساختارهای آشکارکننده سیاست و دوم آگاهی از پشت‌پرده تحولات سیاسی به این ترتیب در مطالعه فرایندهای سیاسی از سطحی‌ترین و آشکارترین عرصه سیاسی آغاز می‌کنیم و بازیگران سیاسی را در موقعیت‌های خاصّ و تصمیم‌گیری‌های خاصّ مورد مطالعه قرار می‌دهیم اما با رسوخ از سطح آشکار به سطح پنهان، عمق تحولات سیاسی را شناسایی می‌کنیم.

البته بدیهی است در صورتیکه با الگوی یاد شده دوره تاریخی معینی از یک کشور را مورد مطالعه قرار دهیم و سیر حوادث را طی دوره معین تعقیب کنیم قادر به تشخیص این نکته خواهیم بود که در هر محیط سیاسی کدام الگوهای تکرارشونده رفتار در پشت صحنه قابل انتزاع‌اند. احتمالاً در ایران در صورتیکه حوادث دوره معینی مورد مطالعه قرار گیرد می‌توانیم حداقل به تشخیص این نکته واصل شویم که مثلاً الگوی تعلقات خانوادگی تا چه حدّ در بروز تحولات پشت صحنه سیاست ایفای نقش می‌کنند.

به این ترتیب به نظر می‌رسد که در الگوی بدیلی که از آن سخن گفتیم می‌توانیم از سطحی‌ترین صورت آشکار سیاست آغاز کنیم و سرانجام به الگوهای تکرارشونده پشت صحنه که از وجه ساختاری و تاریخی برخوردارند واصل شویم. اگر به همان تمثیل کوه یخی بازگردیم الگوی بدیل خود را در هرم صفحه بعد می‌توانیم تجسم بخشیم:



### ویژگی‌های الگوی بدیل از حیث نظری و روش شناختی

چنانکه پیش از این گفته شد، آنچه در الگوی بدیل در جستجوی آن بودیم غلبه بر آن شقاق سه‌گانه و پیوند روایت‌های سازگار از سه رویکرد توصیفی، رویکرد ساختاری و رویکرد مبنی بر موقعیت‌های خاص - بود. به نظر می‌رسد در الگوی بدیلی که عرضه شد پژوهشگر می‌تواند در کاوش تاریخی خود از سطح فرمال و صوری سیاسی آغاز کند و تا سطوح پایدارتر و ساختاری‌تر رسوخ کند، الگوی مذکور حاصل پیوند نقطه‌نظرات متعددی است که در زیر به اهم به نحوی فهرست‌گونه اشاره می‌شود:

۱. نفی تقلیل‌گرایی سیاست: تقلیل سیاست به فرایندهای ساختاری‌تر اجتماعی و اقتصاد سنتی است که احتمالاً برحسب قرائت خاصی از مارکس بنیان نهاده شده و در سنت جامعه‌شناسی استمرار یافت. برحسب این قرائت آنچه در صحنه سیاسی می‌گذرد

نشان از عوامل ساختاری‌تری در عمق فرایندهای اجتماعی دارد، رویگردانی از این روایت نیز توسط قرائت‌های تازه‌گری از مارکس اتفاق افتاد که آنتونیو گرامشی در این زمینه سرآمد است. گرامشی نخستین متفکر در سنت مارکسیستی است که از استقلال فرایندهای سیاسی سخن گفت.

۲. اولویت‌گذاری بر عنصر فرهنگ: در تحلیل فرایندهای سیاسی، یکی دیگر از اجزاء الگوی مذکور تکیه بر عوامل فرهنگی به جای عوامل اقتصادی است در این الگو، سیاست در منظومه‌ای از گفتارها و روابط آشکار می‌شود که در ساختارهای فرهنگی ریشه دارد. در منظومه ساختارهای فرهنگی نیز عنصر زبان جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص می‌دهد. زبان بستر آشکارکننده سیاست است.

۳. ویژگی آشکارشوندگی پدیده‌های سیاسی: یکی دیگر از اجزاء بنیادین الگوی مذکور تکیه بر آراء ساختارگرایان و پساساختارگرایان فرانسوی از آلتوسر تا میشل فوکوست. موضوع تکیه بر آنچه آشکار است به جای عمق، ایده فلسفی‌ای است که ساختارگرایان فرانسوی مبدع آن شدند و در سنت پساساختارگرایی و متفکران پست مدرنیسم به وجهی دیگر استمرار یافت.

آلتوسر، فیلسوف، ساختارگری فرانسوی هم فلسفه و هم جامعه‌شناسی را از این حیث مورد حمله قرار می‌دهد که در مطالعه پدیده‌های اجتماعی به جای تکیه بر آنچه آشکار است به چیزی به عنوان عمق متوسل می‌شوند و از این وجه آشکار غفلت می‌ورزند. فوکو در ادامه سنت آلتوسری اصولاً تأسیس مفهوم عمق که فلسفه و جامعه‌شناسی مدعی آن هستند را در خدمت غفلت ورزیدن از آنچه آشکار است قلمداد می‌کند. اما مقصود از آنچه آشکار است به هیچ روی تابع آن سنت پوزیتیویستی خام نیست. مقصود تکیه بر این واقعیت است که همواره امری برساخته چنان آشکار شده است که بدیهی و طبیعی قلمداد می‌شود و بنیادهای معرفت را پیشاپیش تأسیس می‌کند. بنابراین قبل از هر چیزی بایستی بر همین وجه آشکار شده تکیه کرد. و به نقد و ارزیابی آن پرداخت و در نتیجه نشان داد که امر آشکار شده چگونه امری برساخته است. وجه آشکار شده همواره تابع تدبیر ویژه‌ای است که برحسب آن امری آشکار و امری پنهان می‌شوند و گفتارهای سیاسی متنوع همواره برحسب تدبیر آشکارکنندگی و پنهان‌کنندگی از یکدیگر قابل تفکیک‌اند.

۴. مفهوم ایده رسانه‌ای شده: از اجزاء دیگر الگوی بدیل ارائه شده، تکیه بر نقش رسانه‌ها در عصر مدرن و در سیاست به مفهوم مدرن است. در این زمینه پیر بوردیو جامعه‌شناس معروف از چهره‌های بنام است. به قول بوردیو وجه ممیز عصر مدرن نسبت به عصر پیش مدرن حضور رسانه‌هاست که ساختار ایده و نقش اجتماعی آن را

دگرگون کرده است. پیش از عصر مدرن، افراد در الگوهای رفتاری و گفتاری متأثر از «دیگران» بودند اما دیگران مفهومی بود که برحسب تجربیات چهره به چهره افراد دگرگون می‌شد و تنوع داشت. به طوری که دیگران که الگوهای رفتاری و گفتاری من متأثر از آن بود با دیگران که افراد دیگر متأثر از آن بودند متمایز بود. اما رسانه‌ها در عصر مدرن روایت بازسازی شده‌ای از دیگران را با پیام‌های خود حقیقه می‌کنند و افراد مستمراً تحت تأثیر این جهان بازسازی شده قرار دارند در عرصه سیاسی نیز همواره تصاویر و جهانی عرضه می‌شود که چهره نمودار شده و بازسازی شده سیاست است و افراد که در کنش و عقاید سیاسی خود از این عرصه بازسازی شده اثر می‌پذیرند به این ترتیب آن فرایند آشکارگی و تدبیر پنهان‌سازی در سیاست با مفهوم رسانه پیوند قرار دارد. سیاست همواره با رسانه‌ها قادر به تدبیر ویژه‌ای برای آشکارگی و پنهان‌شدگی می‌گردد.

۵. وجه نمایش‌گونه روابط اجتماعی: آراء گافمن جامعه‌شناس معروف امریکایی در زمینه ویژگی روابط اجتماعی شالوده‌الگوی بدیلی است که عرضه شده است. گافمن در مقابل جامعه‌شناسی ساختارگری بنیاد نظری خود را بر مطالعه زندگی روزمره قرار می‌دهد و در کتاب نمودار شدن من در حیات روزمره از تعارض جدی میان من به عنوان یک انسان و من به عنوان عضوی از جامعه سخن می‌گوید. که موجب مغایرت میان آنچه می‌خواهیم با آنچه از ما خواسته می‌شود می‌گردد. به قول گافمن ما همواره خود را به نحوی جلوه می‌دهیم که از منظر عمومی مطلوب به نظر می‌رسد این سیاست جلوه دادن خویش موجب می‌شود که هر فرد در محیط روابط اجتماعی خود صحنه نمایشی ترتیب دهد و در این صحنه خود را به نحوی سازگار با الگوهای مورد پذیرش مردم به نمایش بگذارد. او در مقابل این صحنه که عرصه آشکارشوندگی فرد است از یک پشت صحنه نیز سخن می‌گوید که فرد دائماً در تلاش است تا این پشت صحنه بر کسی آشکار نشود. مثلاً یک استاد دانشگاه در پیش‌روی صحنه به عنوان فرد واجد منزلت و شایسته منزلت علمی و آکادمیک ظاهر می‌شود اما ممکن است این استاد تا وصول به این جایگاه اقداماتی را انجام داده باشد که در وضع فعلی ناقض این نقشی است که در آن قرار گرفته است مثلاً محتمل است که برای اتمام تحصیلات و موفقیت در آزمون‌های دانشگاهی از روابط دوستانه بسیاری بهره برده باشد و یا در نگارش فلان اثر علمی که مثلاً مورد استقبال قرار گرفته نظریاتی را از متفکرین دیگر سرقت کرده باشد. اینها منظومه‌های پشت پرده‌ای است که فرد مذکور بیشترین تمهیدات را برای پنهان نگاه داشتن آنها به کار می‌گیرد.

به این ترتیب گافمن از خصلت نمایش‌گونه روابط اجتماعی سخن می‌گوید. در الگوی بدیلی که عرضه شده است از الگوی گافمن برای طراحی یک روش پژوهشی در

مطالعات سیاسی و تاریخی می‌توان بهره گرفت. در مجموع نگارنده مدعی است الگوی بدیلی که جهت مطالعه و تحلیل تاریخ ایران عرضه شده است، ضمن آنکه نقاط قوت و عوامل دوام تئوری توطئه را همراه دارد. سطح تحلیل مبتنی بر نقش بازیگردن و سطح تحلیل مبتنی بر ساختارهای اجتماعی و تاریخی را ادغام کرده است و به جای آنکه ناقض رویکردهای تحلیلی جاری و از آنجمله تئوری توطئه باشد از آنها فراتر می‌آید.

برای اطلاع بیشتر از مبانی نظری این بحث به منابع زیر رجوع شود:

1. David Boswell, Helth, the self and social interaction, in: Social and Cultural forms of modernity, ed. by Robert Boccock and kenneth thompson, polity press, Cambridge, 1995.
2. Jef Verboren, Goffman's frame analysis and modern micro-sociological paradigms, in: Micro Sociological theory, volume 2, ed. by, S.N. Eisenstadt, Sage, London, 1985.
3. Erving Goffman, The presentation of self in Everyday Life, penguin Books, U.S.A, 1975.
4. George Ritzer, Sociological theory, second edition, Alford A. knope, New York, 1988, p.p. 308-313.